



Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

<https://doi.org/10.22067/pg.2021.71254.1060>

مقاله پژوهشی

بازنمایی نقش ایالات متحده در نظریه‌های ژئوپلیتیکی سه دوره کلاسیک، مدرن و پست‌مدرن

(۱۸۹۰ تا ۲۰۲۰)

حسن نورعلی (دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران، نویسنده مسئول)

s.khsravi71@gmail.com

زهره پیشگاهی فرد (استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران)

z.fard@ut.ac.ir

صص ۴۵-۲۵

چکیده

قسمت اعظمی از فرایند توسعه ژئوپلیتیک، مرهون نظریه‌هایی بوده است که در دو قرن اخیر توسط دانشمندان جهانی اندیش مطرح شده است. نظریه‌های ژئوپلیتیکی با ماهیت پیش‌بینی وقایع نظام آینده جهانی، عموماً با مرکزیت موقعیت‌های جغرافیایی مختلف در عرصه رقابت قدرت جهانی مطرح شده‌اند. هدف اصلی این پژوهش، با روش جمع‌آوری داده به شکل اسنادی و کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل اطلاعات توصیفی - تحلیلی، واکاوی نقش ایالات متحده در نظریه‌های ژئوپلیتیک سه دوره کلاسیک، مدرن و پست‌مدرن با رجوع به منابع معتبر بین‌المللی بر اساس دو طیف از نظریه‌پردازان آمریکایی و غیر آمریکایی می‌باشد. در این مقاله با بررسی ۳۰ نظریه از تئوریسین‌های ژئوپلیتیک استدلال شده است که هر کدام از این اندیشمندان سعی دارند که با توجه به استراتژی و منافع کشور خود، به‌نوعی نقش ایالات متحده را در نظم جهانی به‌عنوان تهدید یا فرصت در نظام ژئوپلیتیک جهانی، به دولتمردان کشور خود یا جهانیان بازنمایی کنند؛ بنابراین، از سرآغاز نظریه‌پردازی ژئوپلیتیکی در اواخر قرن نوزدهم تا سال ۲۰۲۰، ردپای هژمونیک ایالات متحده همواره به چشم می‌خورد.

واژگان کلیدی: ایالات متحده، ژئوپلیتیک، نظریه‌های ژئوپلیتیک، نظم جهانی، هژمونی

۱. مقدمه

هر علم و دانشی، نظریه‌های مختص به خود را دارد و تعریف و تبیین نظریه‌های تخصصی در هر کدام از آنها متفاوت است. جغرافیای سیاسی، در یک تعریف کلاسیک و پذیرفته‌شده، علم مطالعه نواحی سیاسی کره زمین و تشابهات و تفاوت‌های موجود در هر ناحیه خاص نسبت به دیگر نواحی است. در مقابل شاخه مکمل این رشته، یعنی ژئوپلیتیک، به بررسی روابط متقابل قدرت، سیاست و فضای جغرافیایی در مقیاس فراملی و جهانی پرداخته و دامنه دید جغرافیای سیاسی را به سوی ورای مرزهای سیاسی گسترش می‌دهد. مقیاس‌های فضایی این دو مبحث مکمل را می‌توان از نظریه‌های ژئوپلیتیک‌ها و جغرافیدانان سیاسی مطرح دنیا بازشناخت. نظریه‌های ژئوپلیتیک با ماهیت پیش‌بینی وقایع نظام آینده جهانی، عموماً با مرکزیت موقعیت‌های جغرافیایی مختلف در عرصه رقابت قدرت جهانی مطرح شده‌اند (Pishgahi Fard, Z., & Noor Ali, 2022). ایالات متحده، در بحبوحه شکل‌گیری و تکامل رشته جغرافیای سیاسی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، با کسب قدرت در سطح جهانی توجه جهانی‌اندیشان مطرحی را به خود جلب کرد. سپس با پیروزی در جنگ جهانی دوم، و تشکیل توازن قوا و جهان دوقطبی با اتحاد جماهیر شوروی در دوران پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد، آراء و نظریه‌های بسیاری را در این بازه زمانی با توصیه‌های کاربردی و استراتژیک به دولت‌مردان این کشور در برداشت. فروپاشی بلوک شرق به رهبری شوروی و گذار به سوی دنیای تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده، مجدداً سبب نظریه‌پردازی‌های بسیاری شد که جهان را با یک رهبر هژمونیک یگانه به تصویر می‌کشید. با پایان قرن بیستم و قدرت‌یابی کشورهای آسیای پاسیفیک، به‌ویژه ژاپن و چین در برابر ایالات متحده، بار دیگر اندیشمندان ژئوپلیتیک را بر آن داشت که احتمال تغییر (شیفت) جغرافیایی قدرت را به جهانیان و یا دولت‌مردان ایالات متحده گوشزد نمایند. هدف پژوهش حاضر، بازنمایی نقش ایالات متحده در نظریه‌پردازی ژئوپلیتیک بر اساس دو طیف از نظریه‌پردازان آمریکایی و غیر آمریکایی در فضای ژئوپلیتیک سه دوره کلاسیک، مدرن (جنگ سرد) و پست‌مدرن با تأکید بر رهیافت سلطه‌جویانه این کشور می‌باشد. روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش، اسنادی و کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل اطلاعات نیز توصیفی - تحلیلی می‌باشد. سؤال تحقیق مبتنی بر این پرسش است که ایالات متحده به‌عنوان خواستگاه نظریه‌های ژئوپلیتیک، در نظریه‌پردازی ژئوپلیتیک سه دوره کلاسیک، مدرن و پست‌مدرن چه نقشی داشته است؟ و فرضیه تحقیق این است که عمده نظریه‌های ژئوپلیتیک در فضای فکری سه دوره یاده شده، به موقعیت هژمونیک این قدرت در نظم جهانی توجه داشته‌اند؛ همچنین رهیافت سلطه‌جویانه اندیشمندان آمریکایی و توصیه‌های کاربردی به دولت‌مردان این کشور، از نظریه آلفرد ماهان در سال ۱۸۹۰ تا نظریه فرانسیس سمپا در سال ۲۰۲۰ همچنان ادامه یافته است.

۲. یافته‌های پژوهش

الف) نقش ایالات متحده در نظریه‌های کلاسیک (۱۸۹۰ تا ۱۹۴۵)

آلفرد تایر ماهان آمریکایی، پیش از ابداع واژه ژئوپلیتیک توسط ردولف کیلن، اولین نظریه ژئوپلیتیکی (Mahan, 1890) را تحت عنوان قدرت دریایی، بدون استفاده از این واژه مطرح کرد و بنیان نظریه‌های ژئوپلیتیک را بر منطق سلطه‌جویانه آمریکایی در نظم جهانی استوار ساخت. ماهان در تئوری قدرت دریایی، بر این عقیده بود که در جهان تجارت اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، راه‌های آبی از اهمیت بسیاری در نظام بین‌المللی برخوردارند (Gallaher, et al, 2009: 87). از نظر ماهان، کشور هژمون دریایی، یک رئیس در میان عناصر صرفاً مادی در قدرت و سعادت ملل محسوب می‌شود (Iliopoulos, 2009: 5). قدرت دریایی از نظر وی، ۶ عنصر دارد که ۳ مورد، مستقیماً با جغرافیا یا ژئوپلیتیک و دو مورد دیگر با تمایلات ایده‌آل جغرافیایی ارتباط دارد (Germond, 2015: 19). ماهان در این نظریه، انگلیس و ایالات متحده را قدرت‌های دریایی می‌دانست و توصیه‌هایی را به دولت مردان ایالات متحده برای کنترل جزایر هاوایی و احداث کانال پاناما مطرح کرد. این تئوری بر ساخت ناوگان جنگی و تجاری قوی همراه با توانایی کنترل مسیرهای مهم دریایی-بندری و نقاط خفقتان توسط ایالات متحده تأکید داشت (Roomi, 2012: 107). ماهان از الحاق فیلیپین، هاوایی، گوام و پورتوریکو؛ کنترل منطقه کانال پاناما؛ و قیومیت کوبا توسط ایالات متحده حمایت کرد. نوشته‌های وی به پایان بخشیدن به انزوای گرای آمریکایی کمک کرد (Cohen, 2014: 23) و در شکل‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده در دوران دولت مک‌کینلی و تئودور روزولت بسیار تأثیرگذار بود. به خصوص روزولت، دعوت ماهان برای ایجاد یک نیروی دریایی بزرگ‌تر و همچنین مفاهیم ژئوپلیتیک گسترده‌تر را تأیید کرد.

پس از آن در سال ۱۹۰۰، ماهان، تئوری "مسئله آسیا" را مطرح کرد (Mahan, 1900). ماهان ساختار ژئوپلیتیک جهانی را از منظر آمریکایی در این کتاب تحلیل می‌کند. وی کتاب خود را در زمانی نوشت که ایالات متحده در حال ظهور به عنوان یک قدرت جهانی بود. این تئوری، فراخوانی از سوی آمریکا و رهبران آن بود که تشخیص دهند که امنیت ایالات متحده با توازن قوا در آسیا و اروپا گره‌خورده است. برای ماهان، "مسئله آسیا" برای ایالات متحده به معنای تهدید گسترش ژئوپلیتیکی روسیه به اطراف خود و احتمال ظهور چین و ژاپن به جایگاه ابرقدرتی بود (Mahan, 2003: 1). رویکرد ماهان در مسئله آسیا برای مطالعه و تحلیل سیاست بین‌الملل در یک جهان آنارشیک و بی‌نظم، یک چارچوب مفهومی مهمی را برای درک مبانی سیاست‌های جهانی از دیدگاه "آمریکا محوری" فراهم می‌کند. علاقه ماهان به آسیا ابتدا در بحث در مورد اینکه آیا ایالات متحده باید هاوایی را به خاک خود ضمیمه سازد، دیده شد. در زمان ماهان، قدرت اصلی آسیایی روسیه بود. او نگران بود که روسیه بتواند با توسعه‌طلبی ارضی به "سرزمین قابل مذاکره و قابل مشاجره" که از نظر جغرافیایی بر روی کمربند میانی وسیع خشکی، تقریباً بین منطقه موازی ۳۰ و ۴۰ درجه واقع شده است (Mahan, 2003: 1)، تسلط یابد و به

یک قدرت بزرگ دریایی تبدیل شود. ماهان برای جلوگیری از کابوس ژئوپلیتیک آسیا و اوراسیا، اتحاد میان ایالات متحده، انگلیس، آلمان و ژاپن را پیشنهاد کرد. پس از وی، در سال ۱۹۰۴ هالفورد مکیندر، جغرافیدان انگلیسی ادعا کرد که "محور جغرافیایی تاریخ" (Mackinder, 1904) را شناسایی کرده است که وی بعداً در سال ۱۹۱۹ آن را به‌عنوان هارتلند (Mackinder, 1919) جاودانه کرد (Muir, 1975: 193). هرچند جیمز فرگریو، ژئوپلیتیسین انگلیسی، در سال ۱۹۱۵ اصطلاح هارتلند را برای منطقه اوراسیا به کار گرفت و ۹ بار^۱ از این اصطلاح در کتاب جغرافیا و قدرت جهانی استفاده کرد (Fairgrieve, 1915)، مکیندر این اصطلاح را در قالب یک نظریه نظام‌مند به کار گرفت (Balsiger, 2018: 12). مکیندر بر این عقیده بود که ناحیه محوری، قلب قسمت عمده‌ای از خشکی اوراسیا است (Jones, & Woods, 2004: 3-4) و در خارج از ناحیه محور، یک هلال داخلی بزرگ وجود دارد که شامل آلمان، اتریش، ترکیه، هند و چین می‌شود و در یک هلال بیرونی، ایالات متحده، انگلیس، آفریقای جنوبی، استرالیا، کانادا و ژاپن قرار دارند (Mackinder, 1904). وی با این کار، پیوند جغرافیایی بین هارتلند و جهان با انگلیس و آمریکا قائل شد و قضایا را در پرتو جدیدی پیش‌بینی کرد. سپس او آنچه را که به نظر می‌رسد یک "محور اصلی" تاریخ جدید است در سال ۱۹۴۳ مطرح ساخت: منطقه‌ای شامل هارتلند و حوضه اقیانوس اطلس شمالی. از این رو مکیندر نقطه اتکا جدیدی از قدرت جهانی و رابطه جدیدی بین هارتلند و جهان خارج انگلیسی-آمریکایی را آشکار می‌کند. این ناحیه محوری بزرگ‌تر، از سر پل فرانسه، به زرادخانه وسیع شرقی و مرکزی ایالات متحده و کانادا منتهی می‌شود (Weigert, 1946: 51). این بلوک آمریکای شمالی-انگلیسی-فرانسوی-روسی شامل یک نقطه اتکای قدرت از یک میلیارد نفر است. پس از وی، هاوس هوفر آلمانی، از طریق آنچه "نقشه‌های پیشنهادی" نامید، نکاتی که می‌خواست برجسته نماید را به کار توگرافی تبلیغاتی آلمان تحمیل کرد. وی با پیشبرد نقشه محور مفاهیم مکتب گئوپلیتیک، به اطلس‌های مورد استفاده در سیستم مدارس آلمان در قبل از جنگ جهانی اول اشاره کرد که از مقیاس‌های مختلفی استفاده کرده بودند، به طوری که آلمان به نظر می‌رسید به اندازه ایالات متحده باشد. وی با طرح نقشه پان ریجن (پان منطقه‌ها) تقسیم‌بندی شمال جنوب از جهان را ارائه داد (Klinghoffer, 2006: 94-96). بنابراین یک نقشه تاریخی (اما مغرضانه نژادی) از مناطق مختلف، توسط مکتب گئوپولیتیک آلمان و طراح آن، ژنرال هاوس هوفر طراحی شد که سعی در ایجاد ساختارهای مشابه داشت. از مطالعه طرح پان منطقه‌ای می‌توان نتیجه گرفت که نتایج بین‌المللی این ساختار به سلطه شمالی جنوب و درگیری شطرنجی در نیم کره‌ها متمایل است (Kelly, 2015, 68). پان منطقه‌های هوفر، یک طرح از جهان را از نظر طولی به سه یا چهار سازه مجزا تقسیم می‌کند: پان-آمریکا، پان-اروپا / آفریقا / خاورمیانه، پان-روسیه / هند و پان-شرق آسیا و اقیانوسیه. یک هدف ادعاشده قرار دادن هر بخش در معرض یک رژیم تجاری شمال و جنوب بود که در آن کالاها و منابع دارای سلطه شمالی بر جنوب بودند. چنین ساختاری به دنبال دستیابی

به خودکفایی و خودمختاری برای بخش‌های جداسازی شده، تحت سلطه ملل بزرگ شمال بود. در این نظریه، ایالات متحده، محور قاره آمریکا محسوب می‌شد که به‌عنوان یک ملت بزرگ شمالی، از پیوستگی فضایی خشکی با سه منطقه دیگر برخوردار نبود. سپس، نیکلاس اسپایکمن، محقق روابط بین‌الملل ایالات متحده که در آمستردام متولد شده بود، با نظریه "ریملند" در کتاب "استراتژی آمریکا در سیاست جهانی" (Spykman, 1942) دیدگاه ماهان را نسبت به جهان منعکس می‌کند و آن را به‌عنوان پادزهری برای مفهوم تقدم سرزمین قلبی ارائه می‌دهد (Cohen, 2014: 26). اسپایکمن معتقد بود هرکسی ریملند را کنترل کند، سرزمین قلبی را کنترل می‌کند و هرکسی که سرزمین قلبی را کنترل نماید، بر جهان حاکم است (Arnold & Dugin, 2018: 57). ریملند، به‌عنوان حاشیه استراتژیک قاره، مناطق حاشیه‌ای اوراسیا را در همسایگی هارتلند مکنیدر پیکربندی می‌کند. اسپایکمن با استفاده از مطالعات استراتژیک، این منطقه را در محاصره قرار داد و خاطر نشان کرد که قرار گرفتن آن در بین سرزمین قلبی و جهان دریایی از اهمیت بیشتری برای ثبات جهانی و امنیت آمریکا نسبت به هر یک از افراط قاره‌ای یا دریایی برخوردار است (Kelly, 2015: 93). اساساً، اسپایکمن سعی داشت ایالات متحده را در برابر خطر سلطه جهانی توسط آلمان تحریک کند. او احساس کرد که فقط یک اتحاد اختصاصی از قدرت دریایی انگلیس و آمریکا و قدرت خشکی شوروی می‌تواند مانع از کنترل تمام خطوط ساحلی اوراسیا و کنترل تمام جزیره جهانی توسط آلمان شود (Cohen, 2014: 26). منطقه اوراسیا به‌عنوان یک منطقه حائل وسیع درگیری بین قدرت دریایی مانند ایالات متحده و قدرت بری مانند شوروی و آلمان عمل می‌کند (Kelly, 2015: 93). وی با ادغام اروپا و هر نوع وحدت سرزمینی مخالفت کرد زیرا این مسئله چالش بیشتری برای صلح مدنظر آمریکا بود. دیگر نظریه کلاسیک مطرح در ژئوپلیتیک، نظریه "جغرافیا در مقابل ژئوپلیتیک" است که در سال ۱۹۴۲ توسط ایزانه بومان، جغرافیدان آمریکایی مطرح شد (Bowman, 1942). این تئوری، جغرافیای نقشه محور و دموکراسی آمریکایی را در برابر گئوپلیتیک آلمان تصویرسازی می‌کند. وی در ابتدای مقاله‌اش، نوشته‌های ژئوپلیتیک آلمان را به باد انتقاد می‌گیرد و معتقد است که این ژئوپلیتیک برای شهرت و آوازه جغرافیدانان آمریکایی، از جمله من مضر بوده است. در برابر "نیازهای ژئوپلیتیک"، "دموکراسی" آمریکایی با حقوق اخلاقی‌اش مخالفت می‌کند. در دموکراسی آمریکایی چیزی به‌عنوان پرستش حکومت به‌عنوان یک ارگانسیم (همانطور که در گئوپلیتیک بیان می‌شود) تحت کنترل قوانین یک دیکتاتور وجود ندارد (Bowman, 1942). وی سیاست همسایه بد را به آلمان نازی نسبت می‌دهد. سیاست ژئوپلیتیک دولت آلمان، خشونت علیه فرد است. هدف سیاست آن، بردگی همسایه است. در مقابل آن، وی سیاست همسایه خوب را متکی بر جغرافیای سیاسی و دموکراسی آمریکایی ارائه می‌دهد (Bowman, 1942: 650-658). بومان، در تئوری خود این فلسفه آمریکایی را در مقابل روحیه غارت‌گرانه ژئوپلیتیک آلمان قرار می‌دهد. جغرافیای موردنظر بومان، مبتنی بر یک نقشه‌نگاری جغرافیایی است. وی ضمن ستایش دموکراسی آمریکایی و ارائه دیدگاه برتری‌طلبی آمریکایی بر اساس جغرافیای نقشه محور، مکتب گئوپلیتیک

آلمان را به باد انتقاد می‌گیرد. جیمز مالین^۱، مورخ آمریکایی نیز (Malin, 1944) معتقد است که نظریه "فضای بسته" مبتنی بر قلمرو کشاورزی قاره‌ای قرن نوزدهم ایالات متحده است و ارتباط چندانی با صحنه صنعت شهری قرن بیستم ندارد. در عوض، او استدلال کرد فضای داخلی قاره‌ای، همان ثروت مواد اولیه صنعت را که قبلاً برای کشاورزی داشته است، در اختیار داشته است. در تحلیل مالین، فضای باز داخلی، همچنان عامل اصلی زندگی آمریکایی خواهد بود. مالین تصویری از یک "محور قدرت مرکزی" را رسم کرد که از وینپگ به دالاس-فورت ورت از شمال به جنوب می‌رود، با "پتانسیل قدرت توزیع شده در طول محور" و تغییر مرکز موثر متناسب با نیازهای در حال تغییر. وی پیش‌بینی کرد که صنعت به عمق داخلی مهاجرت کند و توزیع جمعیت با تغییر همراه باشد. مالین با پشتیبانی از نیروهای انزواطلب غرب میانه در دوره بین جنگ، ایالات متحده را یک کشور خشکی (قاره‌ای) توصیف کرد که نباید تعهدات خود را در سراسر اقیانوس آرام یا اقیانوس اطلس یا جنوب آمازون گسترش دهد. وی احساس می‌کرد که جهان پس از جنگ برای هفت یا هشت قدرت بزرگ - آمریکای شمالی، ژاپن، چین، روسیه، آلمان، اروپای لاتین و امپراتوری انگلیس جا دارد (Cohen, 2014, 112). پس از وی، در یک تئوری نزدیک، جورج کرسی^۲، جغرافیدان آمریکایی، در سال ۱۹۴۵ در کتاب مبانی قدرت شوروی (Cressey, 1945) دیدگاه گسترده‌ای از اهمیت ژئوپلیتیک فضای داخلی قاره را ارائه داد. وی فرض کرد که آمریکای شمالی به هارتلند واقعی جهان تبدیل شده است (Cohen, 2014: 113). وی با تعریف مجدد از هارتلند مکنیدر به عنوان "ارگ جهانی" معتقد بود که آمریکای شمالی و نه اوراسیا حاوی این ارگ است، زیرا هسته آمریکای شمالی، یکی از مناطق جهان است که از تمام مزایای فضای داخلی، وسعت و منابع و دسترسی به دریا برخوردار است.

تحلیل نظریه‌های کلاسیک

نظریه‌های ژئوپلیتیک کلاسیک، که به موازات کسب قدرت ایالات متحده در نظم جهانی مطرح شده‌اند، از یک خواستگاه آمریکایی برخوردارند. این نظریه‌ها عمدتاً به بازنمایی نقش ایالات متحده با توجه به ملیت نظریه‌پردازان آن به صورت تهدید یا فرصت پرداخته‌اند. آلفرد ماهان، استراتژیست مطرح آمریکایی، با طرح دو نظریه در سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ بنیان نظریه‌های ژئوپلیتیک را با محوریت کشورش، ایالات متحده گذاشت. وی در این نظریه‌ها، توصیه‌های کاربردی در سطوح ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک را به دولت مردان آمریکایی در جهت کسب قدرت این کشور در نظم جهانی مطرح کرد. این اندیشمند با طرح این تئوری‌های ژئوپلیتیک، سعی داشت تفکر دریایی شدن را در بین دولت مردان آمریکایی جا بیندازد و مسئله سخت آسیا به محوریت روسیه و چین را برای نظم مورد نظر ایالات متحده بازنمایی کند. نظریه‌پردازان پس از ماهان نیز، هر کدام با توجه به منافع ملی کشورشان به بازنمایی نقش ایالات متحده در نظام ژئوپلیتیک جهانی پرداختند. در

1 James Malin

2 George Cressey

کنار نظریه‌های ماهان، دیگر نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک با خواستگاه آمریکایی؛ نظریه‌های ریلیند اسپایکمن، جغرافیا در برابر ژئوپلیتیک ایزائه بومن، و همچنین نظریه‌های جیمز مالین و جرج کرسی هستند. این نظریه‌ها و نظریه‌پردازان آن، برای رهنمون شدن ایالات متحده به سوی یک کشور قدرتمند یا هژمون جهانی هر کدام به نوعی نقش این کشور را در نظام ژئوپلیتیک جهانی بازنمایی کردند و رهنمودهایی را برای گسترش تفکر ژئواستراتژیک رهبران ایالات متحده ارائه دادند. در این بین اسپایکمن، به مانند ماهان، جیمز مالین و جرج کرسی با رویکرد واقع‌گرایانه به بازنمایی نقش ایالات متحده پرداختند؛ در صورتی که بومان، با رویکرد آرمان‌گرایانه، سعی در ایجاد تفکر برتری ایالات متحده در نظم جهانی، به‌دوراز اهداف ژئواستراتژیک و با تکیه بر مفاهیم دموکراسی و نقشه داشت. در این بین، دو نظریه کلاسیک از اندیشمندان غیر آمریکایی (نظریه‌هارتلند مکیندر و پان منطقه‌های هاوس هوفر) نیز بر نقش ایالات متحده در نظام ژئوپلیتیک جهانی تأکید داشته‌اند؛ با این تفاوت که این اندیشمندان با توجه به منافع ملی و استراتژیک کشور خودشان به بازنمایی نقش ژئوپلیتیک ایالات متحده پرداخته‌اند. در مجموع می‌توان گفت فضای فکری حاکم بر دوره زمانی ۱۸۹۰-۱۹۴۵ که همه نظریه‌های ژئوپلیتیک کلاسیک را در برمی‌گیرد، باعث شده است که دو طیف از اندیشمندان آمریکایی و غیر آمریکایی، هر کدام با توجه به ملیت خود، نقش ایالات متحده را به‌عنوان فرصت یا تهدید در نظم جهانی آن دوره زمانی بازنمایی نمایند.

ب) نقش ایالات متحده در نظریه‌های مدرن (جنگ سرد: ۱۹۴۵-۱۹۸۹)

جرج اف کنان، افسر دیپلمات و مورخ آمریکایی، تئوری مهار (سد نفوذ) به‌عنوان استراتژی اساسی ایالات متحده برای مبارزه با اتحاد شوروی در جنگ سرد (۱۹۴۷-۱۹۸۹) را تدوین کرد (Milestones, 2020: 1). هشدار جرج کنان در سال ۱۹۴۶ در مورد ضرورت تاریخی توسعه‌طلبی اتحاد جماهیر شوروی از مرکز آسیای روسی آن، مورد استقبال ضد کمونیست‌های آمریکایی به‌عنوان مبنای فکری مهار اتحاد جماهیر شوروی در هر نقطه از هارتلند قرار گرفت. این ایده در دکترین ترومن در سال ۱۹۴۷ رسمیت یافت (Cohen, 2014: 29). کنان اظهار داشت "عصر اصلی سیاست ایالات متحده در قبال شوروی، باید مهار طولانی مدت، صبور اما محکم و هوشیارانه مبتنی بر تمایلات گسترده روسیه باشد. هر دولت بعدی پس از ترومن در ایالات متحده، تا زمان فروپاشی شوروی و کمونیسم در ۱۹۸۹، تغییراتی در سیاست مهار جرج کنان اتخاذ و آن را از آن خود کرد (Milestones, 2020: 1). پس از آن، تئوری دامینو به‌عنوان یک دکترین ژئوپلیتیک، برای اولین بار توسط ویلیام بولیت، سفیر سابق ایالات متحده در مسکو در سال ۱۹۴۷ مطرح شده است (O'Tuathail, et al, 1998: 69, 29). نظریه دامینوی بولیت، به‌عنوان یک نظریه غربی و آمریکا محور دیگر، ترس از یک کمونیسم ادغام‌شده که ناشی از منبع اصلی قدرت روسیه بود و از طریق چین و آسیای جنوب شرقی، جهان را فرامی‌گرفت را نمایش می‌داد (O'Tuathail, et al, 1998: 69). در نسخه ژئوپلیتیک بازی دامینو، کمونیسم، به یک بیماری مسری تشبیه شده است که با افتادن هر مهره و سقوط هر کشور به دام کمونیسم، این بیماری به کشور همسایه سرایت می‌کند (O'Tuathail,

(et al, 1998: 70). این دکترین توسط دولت کندی و نیکسون به تصویب رسید (Cohen, 2014: 29) که مداخله آمریکا در ویتنام را به‌عنوان اقدامی برای "نجات" بقیه جنوب شرقی آسیا منطقی می‌دانست. این تئوری همچنین مبنای تلاش‌های پرزیدنت او باما برای حفظ کارکنان نظامی آمریکایی در افغانستان پس از عقب‌نشینی تقریباً تمام نیروهای آمریکا و ناتو در سال ۲۰۱۴ از این کشور است. در مقابل این تئوری، پاتریک اوسالیوان، جغرافیدان سیاسی بریتانیایی-ایرلندی در مقاله‌ای که در بحبوحه جنگ سرد در سال ۱۹۸۲ تحت عنوان "آنتی دامینو" نوشت و در فصلنامه جغرافیای سیاسی چاپ شد، پیشنهاد می‌کند که تئوری دامینو را باید با یک "تئوری به هم پیوستگی اصلاح‌شده" جایگزین کرد، شبکه‌ای که تمام نقاط مشکل‌ساز جهان را نه تنها به اتحاد جماهیر شوروی، بلکه به "ایالات متحده" نیز متصل می‌کند (O'Sullivan, 1982: 57). پس از این تئوری‌های ژئوپلیتیکی سیاست‌مداران، در سال ۱۹۵۰ الکساندر دسورسکی آمریکایی، نظریه قدرت هوایی را مطرح کرد (De Seversky, 1950). دسورسکی نواحی همپوشانی دو قدرت اصلی جنگ سرد (ایالات متحده و شوروی) را با استفاده از نقشه آزیموت تشخیص داد. نقشه جهانی دسورسکی، یک تصویر متساوی المسافت آزیموتی است که به محوریت قطب شمال است. ناحیه "سلطه هوایی" در آمریکای شمالی (ناحیه ذخیره منابع و تولید) آمریکای لاتین است. ناحیه تسلط هوایی شوروی، جنوب و جنوب شرقی آسیا و بیشتر آفریقای جنوب صحرا است. سورسکی نواحی را که تسلط هوایی آمریکای شمالی و اتحاد جماهیر شوروی درهم‌تنیده است (شامل آنگلو-آمریکا، سرزمین قلبی اوراسیا، اروپای دریایی، آفریقای شمالی و خاورمیانه) را "ناحیه تصمیم" نامید (Cohen, 2014: 27). سورسکی، با استناد به نظریه خود مبتنی بر برتری قدرت هوایی در امور جهانی، احساس کرد که تسلط ایالات متحده بر بقیه آمریکای شمالی و جنوبی با برتری هوایی شوروی بر آفریقا و آسیای جنوبی متعادل می‌شود. منطقه آسیب‌پذیری متقابل برای هر دو قدرت، قطب شمال بود. وی استدلال کرد که برتری در بمب افکن‌ها و موشک‌ها در یک جنگ همه‌جانبه خواهد بود و اساس دستیابی به چنین برتری در توسعه مستمر داخلی ایالات متحده است. در واقع، او مرکز آینده قدرت آمریکا را در کانزاس قرار داد (Cohen, 2014: 113) و توجه دولت‌مردان این کشور را بر ربودن قدرت هوایی از شوروی جلب کرد. نظریه دیگری که توسط سیاستمداران آمریکایی مطرح شد، تئوری به هم پیوستگی^۱ یا زنجیره است که در سال ۱۹۷۸ توسط هنری کیسینجر، در ارتباط با روابط ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دولت نیکسون به فرهنگ لغت عمومی جهان (Sonnenfeldt, 1978) و ژئوپلیتیک وارد شد (Cohen, 2014: 15). نظریه به هم پیوستگی که از سوی یک دولتمرد آمریکایی مطرح شده است، مبتنی بر شبکه‌ای است که تمام نقاط حساس و دردرساز جهان را به شوروی پیوند می‌دهد و بر این فرض استوار است که درگیر شدن آمریکا در هر کشمکش به صورت منفرد، نیازمند بررسی تأثیر آن بر توازن ابرقدرتی به طور کلی است (Cohen, 2014: 15). کیسینجر پیوندهای مربوط به تمام نقاط تقابل آمریکا / شوروی در

1 linkage

سرتاسر جهان را دارای اهمیت برابر می‌داند (O'Tuathail, et al, 1998, 72). از نظر کیسینجر، عدم قدرت و نمایش توان غرب در یک منطقه جغرافیایی از جهان، پرستیژ ایالات متحده و غرب را در دیگر مناطق جغرافیایی جهان به‌مانند خاورمیانه آسیب‌پذیر می‌کند. این نظریه برای منطقی ساختن اقدامات دولت نیکسون در جنگ ویتنام حتی مدت‌ها پس از درگیری نیز به وضوح استفاده می‌شد (Cohen, 2014: 15). فیل کلی معتقد است که تز به هم پیوستگی کیسینجر، ارتباط بین دسیسه‌های شوروی و بی‌ثباتی جهان سوم و غرب‌ستیزی را تأیید کرد. کیسینجر برای متوقف ساختن اختلالات این ارتباط، به ایالات متحده توصیه کرد که انتقال تجارت و فن‌آوری را که منجر به همسازی احتمالی با روسیه و چین می‌شود، فراهم کند (Kelly, 2016: 105).

یک دهه پس‌از این تئوری، نظریه کشورهای محوری^۱ یا لینچ‌پین توسط زیگنیو برژینسکی، ژئوپلیتیسین مطرح آمریکایی در سال ۱۹۸۶، در کتاب "طرح بازی" مطرح شد (Brzezinski, 1986). کشورهای محوری دارای مکانهایی با ارزش استراتژیک مابین حواشی توسعه فضایی احتمالی شوروی و مقاومت غرب و ایالات متحده در برابر این توسعه‌طلبی فضایی هستند. به‌عنوان مثال می‌توان به کشورهای محوری لهستان، آلمان، ایران، افغانستان، پاکستان، کره جنوبی و فیلیپین اشاره کرد (Kelly, 2016: 181). جهان‌بینی ژئوپلیتیک برژینسکی، بر اساس مبارزه بین قدرت بری اوراسیا و قدرت دریایی بود. برای وی، کلید مهار و جلوگیری از تسلط بر جهان توسط شوروی، در کنترل و نظارت ایالات متحده بر کشورهای محوری نهفته بود. خطوط اصلی تعیین شده، تسلط ایالات متحده را می‌طلبد. تسلط و کنترل بر این کشورها؛ به طور موثری قدرت روسیه را مهار می‌کند (Brzezinski, 1986: 52-55, Cohen, 2014: 28). برای برژینسکی، درگیری ایالات متحده و شوروی یک بازی بی‌پایان بود و کنترل کشورهای محوری، بخشی ضروری از برنامه بازی ژئواستراتژیک ایالات متحده را به همراه داشت. نظریه بعدی ژئوپلیتیک با نقش سلطه‌جویانه ایالات متحده، روایت پاول کندی از ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ بود (Kennedy, 1988). هنگامی که کندی، شاهکار خود را در نظریه‌پردازی منتشر کرد، بحث در مورد کاهش قدرت اقتصادی تطبیقی ایالات متحده مطرح بود. افزایش قدرت اقتصادی کشورهایمانند ژاپن، آلمان و بعداً چین، نسبت ایالات متحده را در اقتصاد جهانی که در طول جنگ سرد وسیع بود، کاهش داد. همانند مودلسکی و گیلین، مطالعات روابط بین‌الملل در ایالات متحده طی دهه ۱۹۸۰ بیشتر تحت تأثیر بحث‌های مربوط به کاهش احتمالی قدرت ایالات متحده و مبارزات طولانی مدت بر سر قدرت بود. ایده غالب در نظریه کندی این است که برتری در رقابت و تنازع قدرت دائمی نیست، زیرا برتری و رهبری نیاز به هزینه‌های مختلف دارد و اندازه این هزینه‌ها به مرور افزایش می‌یابد (Yucekaya, 2014: 33). عامل اصلی ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ در رقابت جهانی، توانایی مالی یا نظامی اتحادیه‌های شرکت‌کننده یا کشورهای جداگانه برای انجام یک جنگ طولانی مدت است. کندی رئالیست است و طبیعتاً او روابط بین دولتی را یک

جنگ قدرت می‌داند (Yucekaya, 2014: 36). تأثیرات مخرب رشد فزاینده هزینه‌های نظامی، پایگاه‌های گران قیمت نظامی در سراسر جهان، استقرار هزاران نیرو و به اصطلاح "جنگ‌های فضایی" بر اقتصاد آمریکا بسیار قابل توجه است. ظهور چین از سال ۱۹۹۰ و پس از آن، و متعاقباً مسئله کاهش قدرت ایالات متحده این نظریه را در دستور کار بحث‌های آکادمیک ژئوپلیتیک و سیاست خارجی قرار داد. پس از کندی، جرج مودلسکی، استاد لهستانی-آمریکایی دانشگاه واشنگتن، مدل رهبری جهانی (چرخه‌های بلند رهبری) را ارائه داد (Flint, 2006: 35). در وهله اول، این نظریه نیز به مانند نظریه پاول کندی، از ظهور و انحطاط و جانمایی قدرت‌های جهانی مطرح بحث می‌کند که از قرن شانزدهم به بعد: بین پرتغال، جمهوری هلند، انگلیس جابه جا شده است و به ایالات متحده رسیده است. برای زمان آن‌ها، نظم جهانی به رهبری قدرت‌های جهانی برتر از ترتیبات کلاسیک شاهنشاهی بود (Modelski, 1988: 1-7). وی ابرقدرت‌ها را به عنوان "رهبران جهانی" مشخص می‌کند، نه قدرت‌های هژمونیک یا ابرقدرت. این مفهوم‌سازی که بر اساس بازنمایی در ژئوپلیتیک شکل گرفته است، قدرتمندترین کشور جهان که امروزه ایالات متحده است را به عنوان یک "رهبر" به تصویر می‌کشد، نه یک قدرت هژمون که با استفاده از سلطه و زور قدرت می‌یابد (Flint, 2007: 36). بارزترین و مهم‌ترین نمونه اخیر انتقال رهبری جهانی، مثال بین انگلیس و ایالات متحده در نیمه اول قرن بیستم بوده است (Modelski, 1988: 4-8). مودلسکی، ایالات متحده را درون مدل ۴ مرحله‌ای خود به آزمایش می‌گذارد. مراحل این مدل عبارت‌اند از: محله جنگ جهانی، مرحله قدرت جهانی، مرحله مشروعیت زدایی و مرحله عدم تمرکز قدرت. وی معتقد است در پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده توانست یک دستورالعمل جهانی پیرامون مضامین دوقلوی تعیین و توسعه ملی تعیین کند که موقعیت خود را به عنوان رهبر جهان تعیین کند. با این حال، اختلاف نظر نسبت به رهبری ایالات متحده پدیدار شد و این بسیار سریعتر از چرخه‌های قبلی بود. اتحاد جماهیر شوروی یک چالش فوری ایدئولوژیک و نظامی را ارائه داد (Flint, 2007: 36). با نزدیک شدن به پایان قرن بیستم، شکل متفاوتی از چالش در همان زمان ظهور کرد که مودلسکی می‌گوید ایالات متحده در حال ورود به مرحله "عدم تمرکز قدرت" است. مسئله کاهش قدرت ایالات متحده به تروریسم ضدآمریکایی القاعده قبل از ویرانی ۱۱ سپتامبر و اعلامیه "جنگ علیه تروریسم" گره خورده است.

تحلیل نظریه‌های مدرن

فضای فکری حاکم بر دوران جنگ سرد (۱۹۴۵-۱۹۸۹)، مبتنی بر تضادهای ایدئولوژیک میان دو ابرقدرت زمان، یعنی ایالات متحده و شوروی بود و به تقسیم جهان به دو بلوک دوست و دشمن؛ یعنی لیبرالیسم در مقابل سوسیالیسم انجامید. عمده نظریه‌های ژئوپلیتیکی مطرح شده در این دوره، با محوریت نقش ایالات متحده و ارائه رهنمودهای کاربردی و استراتژیک به رهبران این کشور، نه توسط جغرافیدانان و ژئوپلیتیسین‌ها، بلکه توسط اندیشمندان و سیاست‌مداران آمریکایی مطرح شده است. نظریه‌های ژئوپلیتیکی آمریکا محور در این دوره، از نظریه سد نفوذ که توسط جرج کنان، افسر

دیپلمات آمریکایی برای مهار شوروی مطرح شده است، آغاز می‌شود. دیگر سیاستمداران آمریکایی که سعی در ارائه راهکارهایی برای تغییر هندسه ژئوپلیتیکی قدرت جهانی به سود ایالات متحده را داشتند، ویلیام بولیت، سفیر ایالات متحده با تئوری دامینو، کسینجر، دولتمرد آمریکایی با تئوری به هم پیوستگی، و برژینسکی، مشاور پرزیدنت کارتر با تئوری کشورهای محوری بودند. همه آن‌ها، با ارائه تئوری‌های آمریکا محور، سعی داشتند که رهبران ایالات متحده را با این راهکارها، از وضعیت دوگانگی قدرت با روسیه به سمت نظم هژمونیک آمریکایی رهنمون سازند. در مقابل، اندیشمندان آکادمیک آمریکایی نیز به موازات تئوری پردازان سیاستمدار، بربرتری طلبی آمریکایی در نظم جهانی تأکید داشته‌اند. دسورسکی با طرح نظریه نقشه محور قدرت هوایی، جرج مودلسکی، با طرح نظریه رهبری جهانی و پاول کندی با طرح تئوری ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ جملگی سعی داشتند که توصیه‌هایی را برای ربودن قدرت از شوروی به رهبران ایالات متحده گوشزد کنند. تئوری‌های هر دو طیف، عمدتاً با نگاه رئالیستی مطرح شده است، مگر تفکر غیر رئالیستی مودلسکی که سعی دارد ایالات متحده را نه به‌عنوان یک هژمون بدخیم جهانی، بلکه به‌عنوان یک رهبر در میان کشورهای جهان بازنمایی کند و از این حیث با دیگر نظریه‌ها متفاوت است.

ج) نقش ایالات متحده در نظریه‌های پست‌مدرن (۱۹۸۹ تا کنون)

در سال ۱۹۸۹ فرانسیس فوکویاما آمریکایی نظریه "پایان تاریخ" را در مجله نشنال ایترست (Fukuyama, 1989) با تأکید بر پیروزی نهایی لیبرال دموکراسی غرب مطرح کرد. وی سه سال بعد در کتابی تحت عنوان "پایان تاریخ و آخرین مرد" (Fukuyama, 1992) این نظریه را گسترش داد. فوکویاما با استناد به نوشته‌های فیلسوف آلمانی اوایل قرن نوزدهم، هگل، ادعا می‌کند که اکنون شاهد پایان تاریخ به‌عنوان مبارزاتی بر روی عقاید و اصول هستیم. فوکویاما از این استدلال کوژو استفاده می‌کند که اروپای غربی و ایالات متحده نماینده "حکومت جهانی همگن" هستند که هگل برای اولین بار در حکومت ناپلئونی شناسایی کرد. دموکراسی سیاسی موجود و نئولیبرالیسم سرمایه‌داری اروپای غربی و آمریکای شمالی برای فوکویاما "طلایه دار تمدن" و اوج تاریخ بشریت است (O'Tuathail, et al, 1998: 105). فوکویاما اخیراً این نظریه را مطرح کرده است که برای چند دهه آینده، اقتدارگرایی در بسیاری از جهان، به‌ویژه روسیه و چین قویتر خواهد شد و ایالات متحده نمی‌تواند برای جلوگیری از آن اقدامات زیادی انجام دهد (Cohen, 2014: 31). فوکویاما در نظریه جدید نظم سیاسی و زوال سیاسی (Fukuyama, 2014) که در سال ۲۰۱۴ نگاشت، به مشکلات موجود در "خانه دموکراسی" اعتراف می‌کند. وی معتقد است که دولت آمریکا، "در حال حاضر به‌سختی می‌تواند یک منبع الهام‌بخش در سراسر جهان باشد. اما همه انحطاط‌های اتفاق افتاده برای ایالات متحده به‌عنوان سکندر لیبرال دموکراسی، در قلمرو "تکامل خاص" قابل اصلاح است (Fukuyama, 2014: 1-19). وی در نتیجه‌گیری نظریه خود می‌گوید حتی اگر دموکراسی‌های لیبرال مانند ایالات متحده دچار انحطاط شده و در حال حاضر مطابق با ایده آل‌های خود نیستند، تز پایان تاریخ مبنی بر اینکه لیبرال

دموکراسی تنها بازی در شهر است، دست‌نخورده باقی‌مانده است (Fukuyama, 2014: 114-119). یک سال پس از پایان تاریخ فوکویاما، همان استدلال‌های برتری جویانه آمریکایی، این بار در نوشته‌های رییس جمهور این کشور پدیدار شد. بوش در جریان بحران خلیج فارس و جنگ متعاقب علیه عراق در ۱۹۹۰-۱۹۹۱ نظریه نظم نوین جهانی را اعلام کرد (Bush, 1990). سخنان بزرگ جرج بوش اهداف بزرگی که برای حمایت از مردم، به هنگام جنگ یک کشور لیبرال دموکراتیک مهم است را بیان کرد (Nye, 1992: 1)، از آنجاکه پایان جنگ سرد عملاً ایالات متحده را به‌عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده در فضای ژئوپلیتیک جهانی قرار داد، تلاش‌های آمریکا محوری برای معنا بخشیدن به "نظم نوین جهانی" متمرکز شد (O'Tuathail, et al, 1998: 2). در واقع پایان جنگ سرد، "نظم نوین جهانی" و ژئوپلیتیک هژمونی جهانی ایالات متحده را بشارت داد (Cohen, 2014, 31). در پاسخ به حمله عراق به کشور کوچک کویت، ایالات متحده دلیل و منطق آن را پیدا کرد که "نظم جدید جهانی" را با مرکزیت آمریکا برای آزادی بقیه کره زمین انجام دهد. این نظریه متأثر از ایده پایان تاریخ فوکویاما مطرح شد. فوکویاما در آن زمان به‌عنوان معاون برنامه‌ریزی سیاست در دولت بوش کار می‌کرد (O'Tuathail, et al, 1998: 104). بوش با طرح این نظریه، ایالات متحده را در جایگاه الگویی برای نظم جهانی قرار داد. بوش معتقد بود که منافع آمریکا منافع جهانی است. آمریکا بهترین امید بشریت است و امیدهای بشریت به سمت ما می‌چرخد، چون ما آمریکایی هستیم (O'Tuathail, et al, 1998: 108). در همین سال، جان مرشایمر، تئوری پرداز آمریکایی تئوری بازگشت به آینده را مطرح کرد. وی عقیده داشت برای حفظ برتری جهانی ایالات متحده، جنگ سرد در نقشه اروپا باید همچنان حفظ شود. خروج ابرقدرت‌ها از اروپای مرکزی، اروپا را از دو قطبی به یک سیستم چند قطبی تبدیل می‌کند. آلمان، فرانسه، انگلیس و شاید ایتالیا وضعیت قدرت اصلی را به دست می‌آورند. شوروی از وضعیت ابرقدرت تنزل خواهد یافت اما به‌عنوان یک قدرت بزرگ اروپایی باقی خواهد ماند و به این ترتیب سیستم پنج قدرت اصلی و تعدادی قدرت پایین‌تر را به وجود می‌آورد (Mearsheimer, 1990: 5-7). این واقعیت که غرب نمی‌تواند جنگ سرد را حفظ کند، به این معنی نیست که ایالات متحده باید تمام تلاش‌های خود را برای حفظ نظم فعلی کنار بگذارد. ایالات متحده باید آنچه می‌تواند انجام دهد تا حوادث را به سمت جلوگیری از خروج کامل ابرقدرت دوجانبه از اروپا سوق دهد. به‌عنوان مثال، موضع مذاکره آمریکایی در مذاکرات کنترل تسلیحاتی متعارف باید کاهش نیروهای دوجانبه گسترده باشد، اما نباید به خروج کامل دوجانبه فکر کند (Mearsheimer, 1990: 53-54). در مجموع وی معتقد بود برای به حداکثر رساندن چشم‌انداز تعادل کارآمد، می‌توان گام‌هایی برداشت. وی بر نقش انگلیس و ایالات متحده تأکید می‌کرد، دو دولت متعادل که از نظر فیزیکی از قاره جدا شده‌اند؛ برای صلح در اروپا ضروری است که آن‌ها اشتباهات گذشته خود را تکرار نکنند، بلکه به طور فعال در حفظ تعادل قدرت در اروپا نقش داشته باشند تا برتری غرب را تضمین نمایند. در همین سال، برنارد لوئیس (۱۹۹۰)،

خاورشناس بریتانیایی، اولین شخصی بود که ادعا کرد ایده "درگیری بین تمدن‌ها" را در یک سخنرانی در دانشگاه جان هاپکینز در سال ۱۹۵۷ مطرح کرده است (Haynes, 2019: 1). سپس ساموئل هانتینگتون آمریکایی در سال ۱۹۹۳ در فارین افیرز (Huntington, 1993) نظریه برخورد تمدن‌ها را مطرح کرد و بر این عقیده بود که درگیری بین غرب و "جهان اسلام" مسئله اصلی سیاست خارجی ایالات متحده پس از فروپاشی ۱۹۹۱ شوروی خواهد بود (Haynes, 2019: 1). هانتینگتون، در تنگاتنگ ارائه نظریه برخورد تمدن‌های خود، نظریه غرب در برابر بقیه را به عنوان نتیجه پیش روی به سوی برخورد تمدن‌ها مطرح کرد. هانتینگتون با پیشبرد ژئوپلیتیک "غرب در برابر بقیه" عنوان داشت که می‌توان با تقسیم کردن و بازی دادن سایر تمدن‌ها، تقدم جهانی ایالات متحده و غرب را حفظ کرد (Cohen: 2014: 32). از نظر وی، در کوتاه مدت، به وضوح به نفع غرب است که همکاری و اتحاد بیشتر را در تمدن خود، به‌ویژه بین مولفه‌های اروپایی و آمریکایی گسترش دهد. جوامعی را در اروپای شرقی و آمریکای لاتین که فرهنگ آن‌ها نزدیک به غرب است، جذب غرب کند. این امر به تعدیل در کاهش توانایی‌های نظامی غرب و به‌ویژه حفظ برتری نظامی آمریکا در شرق و جنوب غربی آسیا نیاز دارد (Huntington, 1993: 1). حملات ۱۱ سپتامبر به برج‌های دوقلوی آمریکا، به همراه حملات مشابه دیگر را می‌توان نشانه‌های اولیه یک "جنگ تمدنی" بین ایالات متحده و غرب با جهان اسلام دانست (Haynes, 2019: 1-2). به نظر می‌رسید برخی از حملات ۱۹۹۳ و ۱۹۹۸، همراه با حملات ۱۱ سپتامبر نشانه‌های واضحی از تمایل افراط‌گرایان اسلام‌گرا برای کشاندن "برخورد تمدن‌ها" به مرحله درگیری آشکار با ایالات متحده است.

سپس، دیوید کاپلان، نویسنده آمریکایی، در مقاله "هرج و مرج در حال آمدن" رویکردی را بنیان گذاشت که موسوم به ژئوپلیتیک آنارشی است (Cohen, 2014: 31). تئوری کاپلان (۱۹۹۴-۲۰۰۰) از سوی منتقدان با تز برخورد تمدن‌های هانتینگتون مقایسه می‌شود، زیرا کاپلان درگیری‌های جهان معاصر را به‌عنوان مبارزه بین هویت‌های بدوی و تمدن‌ها معرفی می‌کند و به حفظ موقعیت هژمونیک ایالات متحده تأکید دارد (Kaplan, 2000: 1). مهم‌ترین فرضیه ژئوپلیتیک در نظریه رابرت کاپلان، "جهانی متلاشی‌شده" میان ثروتمندان و فقراست (O'Tuathail, et al, 1998: 199). نقشه کاپلان از منظر جهانی، به شمال ثروتمند و جنوب فقیر تقسیم شده است، کاپلان نتیجه می‌گیرد که جنوب، به‌ویژه آفریقا، محکوم به هرج و مرج و آشوب است (Cohen, 2014: 31-32). در واقع نقشه آینده یا به تعبیری "آخرین نقشه" نمایشی جهش ناپذیر از هرج و مرج خواهد بود. از این رو مشخص نیست که ایالات متحده دقیقاً به شکل کنونی در قرن آینده حفظ شود. از آنجاکه آمریکا یک جامعه چندملیتی است، حکومت ملت پایه در آن همیشه شکننده‌تر از جوامع همگن‌تر مانند آلمان و ژاپن است (O'Tuathail, et al, 1998, 195). با این وجود، کاپلان استدلال می‌کند که تنها ایالات متحده قدرت تثبیت نظام جهانی را دارد و روند رو به گسترش خودکامگی را به تعویق می‌اندازد و در برابر ضد مدرنیسم اسلامی ایستادگی می‌کند (Cohen, 2014: 31-32). وی علیه مداخلات نظامی در آفریقا به دلیل بی‌فایده بودن آن‌ها در اوضاع سیاسی باندها، جنایات و عدم

وجود اقتدار سیاسی متمرکز استدلال‌هایی را برای گوشزد به سیاست مداران ایالات متحده مطرح می‌سازد (O'Tuathail, et al, 1998: 201) علاوه بر این، برژینسکی، دیپلمات و دانشمند سیاسی لهستانی-آمریکایی نظریه ژئوپلیتیکی خود را در کتاب «تخته شطرنج بزرگ، اولویت آمریکایی و مفاهیم ژئواستراتژیک آن»^۱ در سال ۱۹۹۷ مطرح می‌نماید (Brzezinski, 1997). برژینسکی به دولت مردان آمریکا توصیه می‌کند که علاوه بر پرورش ابعاد بدیع مختلف قدرت (فن‌آوری، ارتباطات، اطلاعات و همچنین تجارت و امور مالی)، سیاست خارجی آمریکا باید همچنان به بعد ژئوپلیتیک توجه داشته باشد و باید از نفوذ خود در اوراسیا استفاده کند. بنابراین اوراسیا صفحه شطرنجی است که مبارزه برای تقدم جهانی همچنان بر روی آن انجام می‌شود و این مبارزه شامل ژئواستراتژی - مدیریت استراتژیک منافع ژئوپلیتیک- است (Brzezinski, 1997: 32). برای آمریکا، غنیمت بزرگ، ریاست ژئوپلیتیکی بر اوراسیا است. برای نیم هزاره، امور جهان تحت سلطه قدرتها و ملتهای اوراسیایی بود که برای سلطه منطقه‌ای با یکدیگر جنگیدند و به دنبال قدرت جهانی بودند. اکنون یک قدرت غیر اوراسیایی در اوراسیا حکم فرماست و برتری جهانی آمریکا مستقیماً به مدت دوام و تأثیری که بر تسلط آن در قاره اوراسیا پایدار باشد، بستگی دارد. (Brzezinski, 1997: 30-31). تجویز ژئوپلیتیک برژینسکی برای حفظ سلطه آمریکا، دسترسی و کنترل سه بخش کلیدی "صفحه شطرنج بزرگ اوراسیا است: ۱- اروپا یا غرب؛ ۲- خاورمیانه و آسیای مرکزی یا جنوب؛ ۳- چین و ژاپن یا شرق (Walberg, 2011: 265, Brzezinski, 1997: 37) هدف اصلی برژینسکی از این تئوری، تدوین ژئواستراتژی جامع و یکپارچه اوراسیا است که در آن آمریکا داور نهایی مسائل قدرت جهانی در تخته شطرنج بزرگ است. یک سال بعد، متیو اسپارک، استاد جغرافیا و مطالعات بین‌المللی نظریه جابه‌جایی ژئوپلیتیکی هارتلند را مطرح کرد (Sparke, 1998: 198). اسپارک، جابجایی مضاعف ژئوپلیتیک هارتلند را همراه با بمب‌گذاری ترازدیک در شهر اوکلاه‌مای ایالات متحده توسط یک تروریسم داخلی و نه خارجی و بررسی تاریخچه یکی از بمب‌گذاران محکوم، تیموتی مک‌وی، کهنه سرباز جنگ خلیج فارس، نشان می‌دهد. وی معتقد است که جابه‌جایی ژئوپلیتیک هارتلند، برخلاف تصورات کلاسیک که بر یک قلب خارجی استوار بود، اکنون در داخل (ایالات متحده) قرار گرفته و آن یک قلعه مرکزی آسیب‌پذیر و بی‌ضرر است که از داخل نیز تهدید می‌شود. این امر از بمب‌گذاری یک سرباز میهن‌پرست آمریکایی در قلب هارتلند جابه‌جا شده در درون ایالات متحده هویدا است (O'Tuathail & Dalby, 1998: 12). دامنه‌های خاص این تئوری، مورد بحث گفتمان‌هایی است که در اظهارات پس از انفجار بمبی که منجر به کشته شدن ۱۶۸ بزرگسال و کودک در ساختمان دفتر فدرال ایالات متحده در مرکز شهر اوکلاه‌ما در ۱۹ آوریل ۱۹۹۵ شد، مشهود بود (Sparke, 1998: 198). ایالات متحده در این تئوری، یک دژ آسیب‌پذیر و بی‌ضرر بازنمایی شده است که هارتلند کلاسیک را در خارج، به یک هارتلند داخلی تبدیل کرده است. در همین سال (۱۹۹۸) جوانی شارپ، استاد

جغرافیای دانشگاه سنت آندروز نظریه جغرافیاهای حلقه‌ای نظم جهانی جدید " (Sharp, 1998) را مطرح کرد که سپس در کتاب "بازتفکر ژئوپلیتیک" (Ó Tuathail & Dalby, 1998) باز طرح شد. منظور شارپ از جغرافیاهای حلقه‌ای، توزیع جغرافیایی "حلقه‌های فیلم" توسط صنعت هژمونیک فیلم‌سازی هالیوود در نظم پساجنگ سرد است. شارپ معتقد است که پایان جنگ سرد و تغییر و تحولات کمونیستی، دوره‌ای از بحران را برای فرهنگ سلطه طلب آمریکایی ایجاد کرده است که مسائل عمیقی را در مورد اهداف و هویت ملی به وجود آورده است. سیاستمداران آمریکایی، مفسران روشنفکر رادیکال، و استادان فرهنگ عمومی مانند کارگردانان فیلم‌ها، به طور یکسان اظهار داشتند که ایالات متحده آمریکا ناامیدانه در جستجوی دشمن جدیدی است که در برابر آن خود را مطرح کند (Ó Tuathail & Dalby, 1998: 152). شارپ در زیر بخش ژئوپلیتیک فیلمنامه در مقاله‌اش، سعی می‌کند که موفق‌ترین، و احتمالاً تأثیرگذارترین‌ها را در طیف فیلم‌ها انتخاب کند. وی از واضح‌ترین فیلمنامه‌های ژئوپلیتیکی، به مجموعه فیلم‌های ساخته‌شده از رمان‌های تام کلنسی تمرکز کرده است؛ زیرا کارهای کلنسی موردستایش رهبران آمریکایی از جمله دن کوئیل و رونالد ریگان قرار گرفته است. با فرسایش ژئوپلیتیک دوقطبی جنگ سرد، کلنسی خطر را در فضای امن قبلی آمریکا قرار می‌دهد. او بخش جاسوسی سستی فضای جهانی را شکسته است تا مکان اصلی خطر از روسیه / شوروی را به سمت دولت‌های متحد (در فیلم بازی‌های پاتریوت، ۱۹۹۲) نمایش می‌دهد. فیلم‌های جان لو کاره، خانه روسیه (۱۹۹۰)، و زیردریایی هیجان‌انگیز، کریمسون تایید (۱۹۹۶) می‌تواند به طور گسترده در این ژانر در نظر گرفته شود (Ó Tuathail & Dalby, 1998: 159). وی در این تئوری، به بازنمایی فیلم‌های ژئوپلیتیک هالیوودی که برای حفظ هژمونی ایالات متحده برخی توصیه‌های کاربردی را مطرح کرده‌اند، پرداخته است.

دیگر نظریه‌ای که از سوی نظریه‌پردازان آمریکایی برای حفظ نظم موردنظر ایالات متحده مطرح شده است، نظریه موازنه سازی در دریا و خشکی است که توسط جک لوی، استاد سیاست دانشگاه راتجرز و ویلیام تامپسون استاد سیاست دانشگاه ایندیانا در سال ۲۰۱۰ مطرح شد. از نظر آن‌ها پایان جنگ سرد و ظهور "وضعیت تک‌قطبی" بحث قابل توجهی در مورد چگونگی توضیح عدم وجود ائتلاف بزرگ متوازن کننده قدرت علیه ایالات متحده ایجاد کرده است. این قضیه که تمرکز قدرت تقریباً هژمونیک در سیستم همیشه باعث ایجاد ائتلافی متعادل و متوازن از دیگر قدرت‌های بزرگ می‌شود، مدت‌هاست که توسط نظریه‌پردازان توازن قدرت مورد استفاده قرار می‌گیرد (Levy & Thompson, 2010: 7). اینکه یک ائتلاف متوازن کننده علیه ایالات متحده، که به‌عنوان "بزرگ‌ترین ابرقدرت سابق" شناخته می‌شود، تا کنون ایجاد نشده است، مسئله‌ای بحث‌برانگیز است. به‌عنوان مثال فرید زکریا می‌پرسد، "چرا هیچ کس در برابر ایالات متحده ائتلاف دسته جمعی برای جنگ تشکیل نمی‌دهد؟" برخی استدلال می‌کنند که ائتلاف متوازن کننده ایجاد نخواهد شد، زیرا ایالات متحده یک هژمونی خوش‌خیم است که اکثر کشورهای دیگر را تهدید نمی‌کند، یا به دلیل اینکه ایالات متحده بیش از حد قوی است و

تبادل بیش از حد خطرناک است (Levy & Thompson, 2010: 8-9) ائتلاف توازن دهنده نظامی علیه ایالات متحده تشکیل نشده است، اما مطمئناً می‌توان "توازن نرم" غیرنظامی در برابر این کشور را تشخیص داد. از نظر میزان پتانسیل یا ظرفیت کشورها علیه هژمونی ایالات متحده، می‌توان به تجمع نیروی دریایی چین یا توسعه توانایی‌های تسلیحات هسته‌ای کره شمالی و به طور بالقوه ایران اشاره کرد. آن‌ها عدم ایجاد ائتلاف متوازن کننده در دریا و خشکی علیه ایالات متحده را به مبحث "هژمونی خیرخواهانه" این کشور و "قدرت برتر آن" مرتبط می‌دانند.

همسو با اندیشه‌های ژئوپلیتیکی دانشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، سائول کوهن، ژئوپلیتیسین مطرح آمریکایی در کتاب "ژئوپلیتیک: جغرافیای روابط بین‌الملل" در سال ۲۰۱۴ نظریه نظم سلسله مراتبی قدرت را ارائه کرد (Cohen, 2014). صاحب نظران در مورد اینکه آیا قرن جدید قرار است به "دوره چین" تبدیل شود یا اینکه ایالات متحده سلطه جهانی خود را حفظ خواهد کرد، مباحثی را مطرح کرده‌اند. اما اخیراً، این بحث از دستور کار عمومی نظریه‌پردازان محو شد، زیرا مشخص شد که هر دو کشور نقاط ضعف قابل توجهی را به همراه قدرت ذاتی خود به نمایش می‌گذارند. ایالات متحده مملو از خستگی‌های جنگ، مشکلات اقتصادی و اختلال در عملکرد سیاسی است. چین نیز نتوانسته است قدرت اقتصادی خود را با یک قدرت نظامی متناسب مطابقت دهد. در نتیجه به جای جهانی که توسط ابرقدرت‌ها نظم داده شود، یک نظام ژئوپلیتیک بین‌المللی در حال ظهور است که چند مرکزی و چندشکلی است. ایالات متحده، چین، اتحادیه اروپا، روسیه و ژاپن قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شوند. اعلام واشنگتن درباره "محور آسیایی" خود نمونه‌ای از اعلام زودرس تغییر استراتژیک ژئوپلیتیک است. کوهن در یک توصیه استراتژیک به دولت مردان کشورش، معتقد است تعهد ایالات متحده برای حفظ آزادی حمل و نقل در آب‌های بین چین و کشورهای جزیره‌ای حاشیه آسیا-اقیانوسیه نیاز به یک اقدام متعادل ظرفیت؛ یعنی حفظ روابط صلح‌آمیز با پکن دارد. این امر زمانی صورت می‌گیرد که ضمانت‌های امنیتی آمریکا برای کشورهای حاشیه آسیا و اقیانوسیه مانند ژاپن، جنوب کره، فیلیپین و استرالیا تامین شود. وی تمرکز بیشتر واشنگتن بر قدرت نرم دیپلماتیک به جای قدرت نظامی را نشان دهنده شناخت استراتژی جدید بین‌المللی آن می‌داند (Cohen, 2014: 2-4).

دو سال بعد (۲۰۱۶) نظریه ژئوپلیتیکی مهمی با محوریت نقش ایالات متحده و توصیه‌هایی برای حفظ هژمونی این کشور در نظم جهانی کنونی توسط دانشمندان روابط بین‌الملل ارائه شد. این نظریه توسط جان مرشایمر به همراه استیون والت، اساتید واقع‌گرای آمریکایی مطرح شد. از نظر آن‌ها و با یک نظرسنجی در سال ۲۰۱۶، مشخص شد آمریکایی‌ها موافق هستند که ایالات متحده باید تنها با مشکلات خود مقابله نماید و دیگران را به حال خود گذاشته تا به بهترین شکل ممکن با مشکلات خود دست و پنجه نرم نماید. این نشان دهنده بیزاری آمریکایی‌ها از "استراتژی بزرگ" در ربع قرن گذشته بوده است (Mearsheimer & Walt, 2016, 70). در واقع دموکراسی و اشاعه آن توسط ایالات متحده در سراسر

جهان و استفاده از شکنجه، کشتارهای هدفمند و سایر اقدامات مشکوک اخلاقی ایالات متحده، چهره این کشور را به‌عنوان مدافع حقوق بشر و حقوق بین‌الملل لکه‌دار کرده است. این عقب‌ماندگی‌ها نتیجه طبیعی "استراتژی بزرگ" غلط هژمونی لیبرال است. مرشایمر معتقد است که راه بهتری نیز وجود دارد. واشنگتن با پیگیری استراتژی "موازنه دور از ساحل" باید تمرکز خود را بر روی آنچه واقعاً مهم است، حفظ می‌نماید. مناطق جغرافیایی مهم برای ایالات متحده عبارت‌اند از: حفظ سلطه ایالات متحده در نیمکره غربی و مقابله با سلطه گران بالقوه در اروپا، شمال شرقی آسیا و خلیج فارس (Mearsheimer, 2016, 71-72) & Walt, 2016). در این راستا، ایالات متحده به‌جای ایفای نقش پلیس جهانی، سایر کشورها را ترغیب می‌کند تا در بررسی چالش‌های قدرت‌های در حال ظهور پیش قدم شوند و خود تنها، در صورت لزوم مداخله می‌نماید. متوازن‌سازی دور از ساحل با حفظ قدرت ایالات متحده، برتری این کشور را تا آینده حفظ می‌کند و از آزادی در خانه محافظت خواهد کرد.

نقش ایالات متحده در سیر نظریه‌های ژئوپلیتیک، تا سال ۲۰۲۰ نیز ادامه پیدا کرده است و فرانسیس پی سمپای آمریکایی، با بازطراحی نظریه ژئوپلیتیک در یادار ماهان در طلوع قرن بیستم، ساختار ژئوپلیتیک سیاست جهانی معاصر را در قرن بیست و یکم و سال ۲۰۲۰ در نظریه "مسئله جدید آسیا برای نظم آمریکایی" با ارائه راهکارهایی برای حفظ هژمونی ایالات متحده بازنمایی می‌کند (Sempa, 2020). سمپا با الگوگیری از کار ماهان و طراحی یک نظریه ژئوپلیتیکی در قرن بیست و یکم، سعی دارد خطر ایجاد یک نظم آسیایی را با استراتژی‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک نمایان سازد. امروزه و در سال ۲۰۲۰، رقابت جهانی بین چین و ایالات متحده بر فضای ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم تسلط دارد. دو اقتصاد بزرگ جهان که با مجموعه‌ای چشمگیر از توانایی‌های نظامی مجهز هستند، درگیر مبارزه برای قدرت در منطقه آسیا و اقیانوسیه هستند و نتیجه این مبارزه نظم جهانی قرن بیست و یکم را تعیین می‌کند. اگر ایالات متحده پیروز شود، نظم جهانی لیبرال که پس از دو جنگ جهانی قرن بیستم ایجاد شده و در جنگ سرد و پساجنگ سرد نیز پایدار بود، ادامه خواهد یافت. در صورت غلبه چین، رهبران حزب کمونیست چین با توجه به اولویت‌ها، علایق و جهان‌بینی خود، نظم جهانی جدیدی برقرار می‌کنند (Sempa, 2020: 2). وی بر این عقیده است که برخی کشورها در منطقه آسیا و اقیانوسیه و سایر نقاط جهان ممکن است از سقوط نظم جهانی به رهبری آمریکا استقبال کنند، بنابراین باید ایده‌های مسئله سخت آسیا و چالش چین را برای نظم جهانی به مرکزیت ایالات متحده گوش زد کرد.

تحلیل نظریه‌های پست‌مدرن

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، سر برآوردن پیروزمندانه ایالات متحده از نظم دو قطبی پیشین و گذار به‌سوی نظم جدید آمریکا محور و همچنین پیروزی لیبرال دموکراسی موردنظر این کشور، منشا نظریه‌های ژئوپلیتیک جدید با تفکر استیلیای ایالات متحده به صورت‌های گوناگون هژمونیک، خیرخواهانه و ایدئولوژیک شد. این نظریه‌ها، با نظریه پایان تاریخ

فوکویامای آمریکایی در سال ۱۹۸۹ آغاز شد که معتقد بود اروپای غربی و ایالات متحده نماینده "حکومت جهانی همگن" هستند و دموکراسی سیاسی موجود و نئولیبرالیسم سرمایه‌داری اروپای غربی و آمریکای شمالی برای او "طلایه دار تمدن" و اوج تاریخ بشریت است. در همین بحبوحه، جرج بوش، رییس جمهور آمریکا، نظریه نظم نوین جهانی را به رهبری ایالات متحده به تصویر کشید و اعلام کرد که آمریکا الگو و امید بشریت است. وی با طرح این نظریه، سعی داشت که نقش ایالات متحده را نه در جایگاه یک هژمون بدخیم، بلکه به‌عنوان یک رهبر امیدبخش برای نظم جهانی بازنمایی کند. پس از آن، در همان فضای ژئوپلیتیکی پسا جنگ سرد، مرشایمر، هانتینگتن، کاپلان و برژینسکی، دانشمندان مطرح آمریکایی هر کدام به‌نوعی سعی داشتند که با رویکرد واقع‌گرایانه، با ایده‌های توصیه‌ای متفاوت، جای پای ایالات متحده را در نظم جهانی نوین محکم نمایند. در سال ۱۹۹۸، اسپارک و شارپ، نظریه‌پردازان نوین ژئوپلیتیک، سعی داشتند که با تغییر دیدگاه‌های ژئوپلیتیک کلاسیک، با ایده‌های نو، نقش ایالات متحده را در نظم جهانی شکل‌گرفته جدید بازنمایی کنند. در این راستا، اسپارک، ایالات متحده را به‌عنوان یک هارتلند جدید بی‌ضرر تصور کرد که از داخل نیز تهدید می‌شود؛ همچنین شارپ، نظم جدید حلقه‌ای توسط صنعت هژمونیک فیلم‌سازی هالیوود در نظم پسا جنگ سرد را بازنمایی کرد و فیلمنامه‌های ژئوپلیتیکی هالیوودی را برای تصویرسازی نظم نوین جهانی به رهبری ایالات متحده به تصویر کشید. سپس در قرن جدید، نظریه‌های رئالیستی، با طرح شدن از سوی اندیشمندان آمریکایی دوباره به شکل دادن به بازی قدرت‌ها بازگشت. در این راستا، لوی و تامپسون، مرشایمر، فوکویاما، کوهن و در نهایت پی سپما، تئوری‌های خود را برای ترغیب دولت‌مردان ایالات متحده و سیاست خارجی این کشور بر اتخاذ استراتژی‌های ژئوپلیتیکی بروز در جهت از دست ندادن جایگاه ابر قدرتی این کشور در نظام ژئوپلیتیک جهانی ارائه کردند. آن‌ها هر کدام با طرح ایده‌ها و توصیه‌های راهبردی متفاوت اما هم راستا با منافع ملی ایالات متحده، به بازنمایی نقش نوین این کشور در رقابت قدرتی قرن بیست و یکم پرداختند و مسئله چند مرکزی شدن قدرت، ظهور چین در نظم جهانی و خطر افول ایالات متحده با اتخاذ استراتژی‌های نا درست قدیمی را به دولت‌مردان کشور خود گوشزد نمودند.

۳. نتیجه‌گیری

نظریه‌های ژئوپلیتیک با تأکید بر رقابت قدرتی در بعد فراملی و جهانی و ظهور و سقوط نظم‌های جهانی و قدرت‌های بزرگ در یک بستر فضایی و پیش‌بینی فضای حاکم بر سیاست بین‌الملل در آینده مطرح شده‌اند. در این میان، ایالات متحده نقش پررنگی را در سیر اندیشه نظریه‌پردازان مطرح آمریکایی و غیر آمریکایی داشته است و در این مقاله، به بررسی نقش ایالات متحده در نظریه‌های ژئوپلیتیک از سال ۱۸۹۰ با اولین نظریه ژئوپلیتیکی تحت عنوان قدرت دریایی تا نظریه مسئله جدید آسیا در سال ۲۰۲۰ پرداخته شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که در نظریه‌های سه دوره ژئوپلیتیکی کلاسیک، مدرن و پست مدرن، ایالات متحده، بیشترین نقش را بین همه کشورهای جهان داشته‌اند و در واقع نظریه‌پردازی در

ژئوپلیتیک، بدون در نظر گرفتن نقش ایالات متحده به عنوان تهدید یا فرصت برای نظام ژئوپلیتیک جهانی غیرممکن می‌نماید. در میان این نظریه‌ها در میان دروه‌های سه گانه نظریه‌پردازی ژئوپلیتیکی ۱۳۰ سال اخیر، اندیشمندان و سیاست‌مداران تئوری پرداز آمریکایی، همواره سعی داشته‌اند که با ارائه راهکارها، پیشنهادها و توصیه‌های راهبردی و کاربردی به رهبران کشورشان، به مسئله کسب قدرت ایالات متحده و حفظ آن در طول زمان کمک نمایند و در مقابل، اندیشمندان غیر آمریکایی که منافع ملی کشورشان با کشور آمریکا در تضاد است، سعی داشته‌اند خطر هژمونی ایالات متحده را برای نظم جهانی به تصویر بکشند. در مجموع، نظریه‌های ژئوپلیتیک که خواستگاه آمریکایی دارند و با تئوری قدرت دریایی ماهان شکل پیدا کرده‌اند و عمدتاً توسط اندیشمندان آمریکایی و بعضاً غیر آمریکایی مطرح شده‌اند، هر کدام سعی دارند که با توجه به استراتژی و منافع کشور خود، مسئله کسب و حفظ قدرت ایالات متحده و یا کاهش و انحطاط آن را در نظم جهانی با ارائه راهکارهایی به دولت‌مدان کشور خود و جهانیان بازنمایی کنند. ایالات متحده در نظریه‌های ژئوپلیتیکی بیشترین نقش را داشته است و اندیشمندان آمریکایی در تئوری پردازی ژئوپلیتیکی با نگاه و رهیافتی سلطه‌جویانه دارای بیشترین سهم می‌باشند. بنابراین یافته‌های تحقیق، فرضیه ما را تایید می‌کند.

کتابنامه

1. Arnold, J., & Dugin, A. (2018). *Geopolitics: theories, concepts, schools and debates, transcrip pripered*. <https://www.geopolitika.ru/en/article/geopolitics-theories-concepts-schools-and-debates>
2. Bush, G. (1990). *Toward a New World Order. Public Papers of the Presidents of the United States, Washington, DC: Government Printing Office, .*
3. Brzezinski, Z. (1986). *Game Plan. Atlantic Monthly Press, 52–65.*
4. Brzezinski, Z. (1997). *The Grand Chessboard - American Primacy and Its Geostrategic Imperatives*. New York City: Basic Books.
5. Balsiger, J. (2018). *Introduction and origins of the (sub)discipline of political geography and A political geography of the city: urban agriculture and public space*. [https://baripedia.org/wiki/Introduction_and_origins_of_the_\(sub\)discipline_of_political_geography](https://baripedia.org/wiki/Introduction_and_origins_of_the_(sub)discipline_of_political_geography)
6. Bowman, I. (1942). Geography vs. Geopolitics. *Geographical Review, American Geographical Society, 32(4), 64-65.*
7. Cohen, S.B. (2014). *Geopolitics: The Geography of International Relations*. Lanham: Rowman & Littlefield Publishers.
8. Cressey, G. (1945). *The Basis of Soviet Strength*. New York: McGraw-Hill.
9. De Seversky, A. (1950). *Air Power: Key to Survival*. New York: Simon & Schuster.
10. Fairgrieve, J. (1915). *Geography and World Power*. London: University Tutorial Press.
11. Fukuyama, F. (2004). *State-Building: Governance and World Order in the 21st Century*. New York: Cornell University Press.
12. Fukuyama, F. (2004). The imperative of State-building. *Journal of Democracy, 15(2), 17-31.* <https://muse.jhu.edu/article/54670>

13. Fukuyama, F. (2014). *Political Order and Political Decay: From the Industrial Revolution to the Globalization of Democracy*. Grand Haven: Brilliance Audio.
14. Flint, C. (2006). *Introduction to Geopolitics*. London: Routledge.
15. Flint, C. (2007). *Introduction to Geopolitics*. London: Routledge.
16. Germond, B. (2015). The (Critical) Geopolitics of Seapower. in Germond, B. (ed.) *The Maritime Dimension of European Security*. London: Palgrave Macmillan.
17. Gallaher, C., Dahlman, C., Gilmartin, M., Mountz, A., & Shirlow, P. (2009). *Key Concepts in Political Geography (Key Concepts in Human Geography)*. Sage Publications Ltd.
18. Haynes, J. (2019). Introduction: The Clash of Civilizations and Relations between the West and the Muslim World. *The Review of Faith & International Affairs*, 17(1), 1-10.
19. Huntington, S. (1993). The Clash of Civilizations?. *Foreign Affairs*, 72 (2): 22-49.
20. Iliopoulos, I. (2009). Strategy and Geopolitics of Sea Power throughout History. *Baltic Security & Defence Review*, 11(2), 5-218.
21. Jones, M., Jones, R., & Woods, M. (2004). *An Introduction to political geography, Space, place and politics*. London: Routledge.
22. Kaplan, R. (2000). *The Coming Anarchy: Shattering the Dreams of the Post Cold War*. New York: Random House.
23. Kelly, P. (2016). *Classical Geopolitics, A New Analytical Model*. Stanford: Stanford university press.
24. Kennedy, P. (1988). *The Rise and Fall of Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500 to 2000*. UK: Unwin Hyman.
25. Klinghoffer, A. (2006). *The Power of Projections: How Maps Reflect Global Politics and History*. California: Praeger.
26. Levy, J., & Thompson, W. (2010). Balancing on Land and at Sea: Do States Ally against the Leading Global Power? *International Security* 35(1). doi:10.1162/ISEC_a_00001
27. Mahan, A. (1900). *The Problem of Asia, Its Effect upon International Politics*. Boston: Little, brown and company.
28. Mahan, A. (2003). *The Problem of Asia Its Effect upon International Politics, introduction by Francis P. Sempa*. London: Routledge.
29. Mahan, A. (1890). *The Influence Of Sea Power Upon History (1660-1783)*. US: Spectral Associates.
30. Malin, J. (1944). Space and History. *Agricultural History* 18 (July 1944): 65-126.
31. Mackinder, H. (1904). The geographical pivot of history. *Geographical Journal*, 170(4), 298-321.
32. Mackinder, H.J., (1919). *Democratic Ideals and Reality A Study in the Politics of Reconstruction*. London: Constable and Co., Ltd.
33. Milestones (2020). Kennan and Containment, 1947. *OTH, Historian*. Retrieved from <https://history.state.gov/>
34. Modelski, G. (1988). *Long cycles in global politics*. Macmillan.
35. Mearsheimer, J. (1990). Back to the Future: Instability in Europe after the Cold War. *International Security*, 15(1), 5-56.
36. Mearsheimer, J., & Walt, S. (2016). *The Case for Offshore Balancing, A Superior U.S. Grand Strategy*. Council on Foreign Relations, 95(4), 70-83.
37. Nye, J. (1992). What New World Order? Council on Foreign Relations, 71(2), 83-96.

38. Pishgahi Fard, Z & ,Noor Ali, H. (2022). Review of Neglected Theories in Iran's Geopolitical Literature .*Human Geography Research Quarterly* .Published online from April 1400.[In Persian]
39. Roomi, A. M. (2012). Eurasian geopolitics and emerging trends of naval aviation in Indian ocean. *Margalla Papers* , 93-120.
40. Sharp, J. (1998). *Reel geographies of the new world order: Patriotism, masculinity, and geopolitics in post-Cold War American movies*. in *Rethinking Geopolitics*. London: Routledge.
41. Sonnenfeldt, H. (1978). Linkage in U.S. Foreign Policy. *the Newyork times*.
42. Spykman, N. (1942). America's Strategy in World Politics: The United States and the Balance of Power. *New York: Harcourt, Brace*, 457-72.
43. Sempa, F. (2020). The Problem of Asia in 2020. *asianreviewofbooks*. Retrieved from <https://asianreviewofbooks.com/content/the-problem-of-asia-in-2020/>
44. Sparke , M. (1998). *Outsides inside patriotism: The Oklahoma bombing and the displacement of heartland geopolitics*. in *Rethinking Geopolitics*. London: Routledge.
45. Turner, F. (1920). The significance of the frontier in American history, in *The Frontier in American History, Ed. F J Turner (pp 1-38)*. *New York: Holt, Rinehart and Winston*.
46. Walberg, E. (2011). *Postmodern Imperialism: Geopolitics and the Great Games*. Atlanta: Clarity Press.
47. Weigert, H. (1946). Mackinder's Heartland. *The American Scholar, The Phi Beta Kappa Society*, 15(1),43-54.
48. Yucekaya, M. (2014). Ibn Khaldun's conception of dynastic cycles and contemporary theories of international system change: a comparative assessment. *ADAM AKADEMI*, 8(2), 231-266. DOI: 10.31679/adamakademi.453944
49. Ó Tuathail, G., & Dalby, S. (1998). *Rethinking Geopolitics*. London: Routledge.
50. O'Tuathail, G., & Dalby, S., & Routledge, P. (1998). *The Geopolitics Reader*. London: Routledge.
51. O'Sullivan, P. (1982). Antidomino. *Political Geography Quarterly*, 1/1, 57-64.